

بنابراین اگر حقی موجود نباشد چگونه از سیستم‌های حقوقی صحبت بمیان است بالاخره میگوید اشخاصی که فقط فکر خود را محدود کرده‌اند باینکه اعمال عادلانه و غیر عادلانه را صرف نظر از عدل مطلق مورد بحث قرار دهند دوستان عقل نبوده و فقط دوستدار عقیده هستند. اگر تمام استدلال‌ات فوق را ملحوظ قرار داده و آنها را قبول کنیم حق را میتوان اینطور تعریف کرد:

حق کلی عبارت از يك وجود ذهنی است که حاکم بر اصول سازمان قضائی تمام ملل در ادوار مختلفه می باشد. عناصر این وجود ذهنی و میزان تحقق آنرا در عالم خارج در نگارش بمدخواهیم دید.

دکتر مدنی

آچیزیرا که ما می بینیم با لمس میکنیم سایه ناقص عالم از آل مغزی ماست مثلاً مادر ذهن خود تصور بشر کلی را داریم بشر در عالم خارج عبارت از انمکس این تصور است در مغز ما که خود يك کلیتی است که در عالم خارج زندگی می کند.

واجم بحق نیز افلاطون همینطور استدلال میکنند و میگویند اشخاصی که فقط اعمال عادلانه یا غیر عادلانه را تشخیص میدهند اشخاص سطحی هستند زیرا باید قبلاً از خود عدل کلی صحبت کرد که این عدل کلی کیفیت مطلقی است که بواسطه همین حقیقت مسلم و بارزتر از عادلانه یا غیر عادلانه است. اگر عدلی موجود نباشد چگونه عادلانه یا غیر عادلانه موجود خواهد بود

علم اصول قوانین

را فرمان داد تا اوستا را که چون زلف عشاق آشفته کی داشت، مانند دانه های مروارید جمع آوری نمایند. بدین جهت نخست در سایه همت و ژند نام برده و سپس بواسطه کوشش (آذربید) پسر (مهر اسپند) فروغ این قانون باستانی برای دفعه دیگر درخشیدن گرفت. آری باقی ماده اوستا به پنج قسمت شده و هر قسمتی را نامی مخصوص گذاردند، از جمله (وندیداد) است، وندیداد کلامه اوستائی آن (دئودات) و مرکب از سه کلمه است؛ (۱) دی که بمعنی هند (۲) دئو بمعنی دیو (۳) دات که بمعنی داد است.

این واژه اوستائی که ترجمه اش [قانون هند دیو] و معنای امر روزی اش نظام و قانون است، علاقه نیاکان ما را بقانون روشن مینماید. بدیهی است که يك چنین علاقه در (سلولهای) دماغ دیگرانهم تمرکز داشته؛ این است که در ملت روم و یونان را می بینیم که از همان دوره های پهلوانی و ارباب انواع بر روی يك قواعدی زندگانی مینمودند. نظری بتاریخ قرون وسطی و دوره معاصر بما میفهماند که

بمراجمه بقوانین موضوعه کشورهای گوناگون جهان، و باتوجه با اصول وقواعد ملل باستان تصدیق میفرمایند که کاخ رفیع قوانین را يك اساسی است استوار و يك شالوده است در نهایت منات و استقرار، چرا؟ برای آن که قانون مولود فکر توانای يك عده سردمانی است که روح و روان خود را بعلم و دانش نظری و عملی زینت داده، و با اتکاء به تجربیات روزانه رسوم و عادات فرزند قواعدها استنباط و آنها را بصورت قانون در دسترس عموم گذارده‌اند. گمان ما این است که بشر از همان روزیکه یا بدایره تمدن گذارد بفکر ایجاد قانون و زندگانی در تحت نظم و انضباط بوده است. مطالعه تاریخ ایران باستان ما را باین حقیقت راهنمایی میکند که پس از حمله اسکندر فلپ و بر باد رفتن شتون پراز مجد و عظمت ما و قتیکه اشکایان فکر اصلاحات و ترمیم خرابیهای غارتگران یونانی افتادند؛ نخستین اندیشه آنان این بود که کتاب (اوستا) را که دستخوش پراگندگی شده بود سر و صورتی بدهند، این بود که (اردشیر بابکان) (هیربدان هیربد)

عموماً قوانین دارای يك اصولی میباشد که آن اصول برای تمام قوانین روی زمین بمنزله شالوده و اساس خواهد بود. عجبتر آنکه تمام قوانین موضوعه که امروز بنوع بشر آنها بشر متمدن حکومت مینماید؛ دارای يك مبانی و اصولی است که با کمال نظم و استحکام بر روی آنها قرار گرفته اند. قوانین امروزه هم مانند قوانین بلژیک؛ ایتالیا؛ فرانسه؛ انگلیس؛ ایران؛ مصر و بالاخره قوانین کشورهای متمدن امروزه بر روی همان اصول و مبانی قرار گرفته است. علماء و دانشمندان اروپا و امریکا بویژه متخصصین فقه و حقوق پس از تحقیقات زیاد آن اصول و مبانی را یافته و مانند حلقه های زنجیر بهم پیوسته و بنام (اصول قوانین) بمطالعه دانشجویان گذارده اند.

ما از مدنظر منافع عمومی پس از غور و دقت در آن منابع علمی پاره از بخش های حساس آنها را بطور مقاله از نظر شریف آقایان محترم میکذاریم.

۱ - اهمیت علم (اصول قوانین) - اصول قوانین علمی است دارای شأن و اهمیت؛ بدرجه این علم در پیشگاه رجال دانشمند کسب موقعیت کرده است که وقتی بکشور های اروپا نظر می افکنیم می یابیم که عموماً ملت های متمدن مانند: انگلیس؛ آلمان؛ سوئیس؛ فرانسه؛ بلژیک؛ ایتالیا در این موضوع تألیفاتی بسیار داشته و بمطالعه عموم گذارده اند این علم که ما اصول قوانین نامیدیم در هر يك از قاموس های ملل متنوعه نامی جداگانه دارد.

چنانچه بزبان انگلیسی آن را Jurisprudence [ژوربس پردانس] و در آلمان Methodologie (متدولوژی) و در بلژیک Encyclopèdi de droi (ان سیک لوبدی دو دروا) و در فرانسه Intriduction generale à Letud du drat (انترودکسیون ژنرال آتود دو دروا) می نامند. و همینطور بلغة تازی برای این علم اسم های بیداری وضع کرده اند از جمله همان است که ما در اول مقاله ذکر کردیم.

علم اصول قوانین نکات گرانبهایی که دانستن موضوع؛ نتیجه؛ فائده؛ رابطه فروع؛ و بالاخره نظام در قانون است بمانی آموزد. علم اصول قوانین برای دادرسیها؛ دادبارها؛ رؤساء امور دادرسی و دادگاهها بویژه عموم دانشجویان علم حقوق خالی از منفعت نبوده و بهتر آنکه مورد مطالعه خود قرار دهند.

علم اصول قوانین در بسیاری از کشورهای متمدنه در دانشکده های حقوقی تدریس میگردد؛ تا میباید قانون در لوح خاطر دانشجویان نقش بسته و در فهم قواعد قانونی توانا گردند. بدیهی است که وقتی دانشجو يك اصول برجسته از قوانین در خاطرش تمرکز نداشته باشد که بر روی آن اصول استنباط فروع نماید؛ ممکن نیست که بروح قانون آشنائی یافته و مقصود از تدوین آنرا بداند؛ و بالعکس وقتی که بآن اصول مربوط گردید طبعاً ذهن و یا قوه دراکش برای درک مشکلات و حل مضلات قانونی اقتدار خواهد داشت. این است که این علم نزد عموم دانشمندان و دانشجویان يك احترام و موقعیت مخصوصی دارد.

بعضی از علماء معتقدند که علم اصول قوانین يك علمی است نظری یعنی برای فهمیدن مطالب آن دانشجو بفکر و رویه و استعمال قیاس و برهان محتاج خواهد بود؛ بدین جهت تدریس و آموختن این علم آنهایی که در علم حقوق مبتدی هستند بسی صعب و دشوار است؛ پس بهتر آنکه این موضوع را پس از فراغ از علم حقوق مورد مطالعه قرار بدهند. دانشمندان انگلیس این نظریه را عملاً تأیید و علم اصول قوانین را پس از تحصیل شعب قوانین و حقوق تدریس مینمایند این عقیده تا درجه دارای قوت است ولی در عین حال چنانچه این علم را ردیف رشته های دیگر حقوق قرار دهند البته در مرحله عمل بهتر خواهد بود.

۲ - تعریف علم اصول قوانین - علم اصول قوانین علمی است که از قواعد عمومی قانون که اساس قوانین موضوعه بشر است بحث و گفتگو مینماید.

ابن علم فقط از يك سلسله قواعد عمومي كه تمام قوانين
روی زمین در آنها شرکت دارند؛ سخن میراند و بآئین دادرسي؛
توجهی نداشته؛ و تنها با اصولی عطف نظر دارد که برای قوانین
جهان در حکم اساس و پایه میباشد.

مثلاً تمام قوانین از حق ملکیت؛ و از علاقه مالک
بمالک خود؛ و طریق انتقال ملک از کسی بکس دیگر؛ و حق
ارتنفاق؛ و میراث و بالاخره قوانین مربوطه بملکیت بحث
مینمایند؛ ولی برای هر ملتی نسبت بهر يك از قوانین نامبرده
يك تشریفات مخصوصی است که در ضمن قوانین آنها مشروحاً
ذکر شده است.

علم اصول قوانین بآن تشریفات خصوصی بهیچوجه
نظری ندارد؛ بلکه عمده توجه این علم بقواعد مشترکی است
که در تمام قوانین روی زمین دیده میشود.

دانشمند معروف انگلیسی (هولاند) میگوید: علاقه
علم اصول قوانین بقوانین مانند علاقه است که صرف و نحو
هر زبانی بآن زبان دارد؛ برای آنکه می بینیم در تمام واژه هائی
که بشر بآن تکلم مینماید؛ يك صیغه هائی برای جمع و يك
حروفی برای عطف و همینطور فعل و فاعل و دستوره های ادبی
دیگر؛ ولی در هر زمانی برای صحت اجرای آنها يك دستور
مخصوصی داده شده است که با زمان دیگر فرق دارد؛ اما
در عین حال يك عده قواعدی ملاحظه مینمائیم که در تمام
زبانها مشترك خواهند بود؛ و بالاخره علم اصول قوانین از
نظریه قانون وضعی و علاقه که قانون وضعی بقوانین
دیگر دارد؛ و از منابع و مصادر؛ و اقسام؛ و چگونگی
اجری؛ و تطورات، قوانین و بالاخره از مسئولیت مدنی و
جنائی قانون بحث مینماید.

پس علم اصول قوانین فقط بقواعد مشترکی که مربوط
بتمام قوانین موضوعه میباشد شامل است و بقوانین غیر وضعی
مانند شرایع الهی و قوانین اخلاقی و قوانین طبیعی توجهی
نخواهد داشت.

۳- معانی کلمه Jurisprudence در انگلستان - علم اصول

قوانین را بزبان انگلیسی Jurisprudence مینامند؛ ولی
برای این واژه انگلیسی معانی دیگری نیز دیده میشود.
(۱) بمعنی قانون است چنانچه میگویند Medical Jurisprudence
یعنی قانون متعلق بطب.

(۲) - قانون بمعنی اعم است؛ بشمار قوانین الزامی که
مربوط بتنظیم عملیات مردم است شامل میگردد. و چنانچه ما
آن واژه انگلیسی را بمعنائی که ذکر کردیم استعمال نمائیم
طبعاً به قسمت منقسم خواهد شد:

- (۱) Civil jurisprudence قانون مدنی
- (ب) International jurisprudence قانون دول
- (ج) Natural jurisprudence قانون طبیعی
- (۳) - بمعنای قانون مدنی است؛ بعبارة آخری همان
طوریکه وقتی کلمه قانون بزبان جاری میگردد متبادر بذهن قانون
مدنی است؛ و همچنین وقتی بکنفر انگلیسی کلمه Ymisprudence
را مجرد از هر صفتی بزبانش جاری میگردد؛ مقصودش قانون
مدنی است.

- علم قانون مدنی را هم به قسمت تقسیم کرده اند:
- (۱) Listematic (طریقه ترتیب)
- (۲) ilistorical (تاریخی)
- (۳) Critical (انتقادی)

[۴] بمعنای يك قسمتی از قانون مدنی است. توضیح
آنکه قانون مدنی بدو قسمت عمده تقسیم میگردد.

نخست قسمت نظری و دیگر قسمت عملی؛ مقصود
از قسمت نظری همان است که آن Theoretical jurisprudence
نامیده و شامل موادی است که به تمام قوانین مربوط
می باشد.

(۴) کلمه Ymisprudence در اصطلاح علماء
فرانسه نیز معانی بسیاری دارد:

اولاً - بمعنای - معرفه القوانين است؛ یعنی علم
و اطالع بشمار قوانین و احکامیکه بر روی يك نصوصی استوار
گرفته است. و بدین جهت این واژه بمعنای واژه Drait و
مفید يك معنی خواهد بود.

ثانیاً - بمعنی تفسیر قضائی قانون است

ثالثاً - بمعنی نتیجه است که دادرس ها از قانون بدست میآورند.

۵ - اصول قوانین - علم است یا فن است؟ - علم اصول قوانین هنگام آموختن علم ولی در موقع عمل فن است؛ چنانچه قضاوت نیز چنین است؛ و همینطور وکالت؛ که هر کدام از نظری علم و از نظر دیگر فن میباشند. بعبارة اخری يك فنی است که موکول بعلم و دانش خواهد بود. چنانچه قانون هم در هنگام آموختن و یا فرا گرفتن ممکن است گاهی برنگ علم و دیگر گاه برنگ فن جلوه نماید. چرا که وقتی مقصود از تحصیل قانون یاد گرفتن اغراض علمی و نتایج قانونی است در اینصورت فن است؛ برای آنکه فن عبارت از مجموع راه هائی است که بشر را بیک نتیجه یا فایده میرساند. و اگر مقصود همان دانستن اصول قوانین باشد در این صورت علم است؛ برای آنکه علوم همان دانستن قوانین طبیعت است ولی بطور منظم. بدین جهت یکی از دانشمندان گوید هر علمی از علوم عبارت از دانستن يك جزء معینی از قواعد طبیعت که با يك ترتیب مرتبی بنوعی از کائنات اختصاص دارد. دیگری معتقد است که علم از مسائلی که مربوط بهم است بحث مینماید. دانشمند دیگری فرماید که علم در لغت عبارت از درک حقیقت شیئی؛ و در اصطلاح قداماء دانستن مسائلی است که مربوط بیک موضوع باشد. و در عرف علماء امروز عبارت از مجموع دانش هائی است که مربوط بطبیعت محض و خالی از شوائب اوهام باشد

۶ - علاقه اصول قوانین بعلم دیگر - این علم مانند تدبیر منزل؛ سیاست مدن؛ و تاریخ؛ و ثروت از شعبه های علوم اجتماعی بشمار میرود؛ چرا؛ برای آنکه تمام علوم مذکوره؛ در اطراف انسان از نقطه نظر آنکه عضو هیئات اجتماعیه میباشد بحث مینمایند.

علوم اجتماعی تمام علاقه هائی که بشر دارد مورد بحث و دقت نظر قرار داده و برای هر علاقه که اسمی مخصوص وضع کرده است مثلاً بشر از لحاظ علاقه که به امور فوق الطبیعه دارد دارای دیانت و از لحاظیکه علاقه بمادیات دارد دارای علم ثروت و از لحاظ عواطفی که به نیاکان خود دارد دارای علم تاریخ و از لحاظ اهمیتی که بکشور خود میدهد دارای سیاست و از لحاظ علاقه که بانتظامات بروز میدهد دارای علم اصول قوانین است و بالاخره وقتی که ما در علل تعدد علوم اجتماعی و سبب منشعب شدنش بشعب گوناگون دقیق میشویم می بینیم که تنها علت همان اختلاف عواطف و علاقه های گوناگون بشر است که ما رؤس آنها را در تحت عناوین ذیل از نظر خوانندگان میگذرانیم

۱) ادبی (۲) قانونی (۳) اقتصادی (۴) سیاسی (۵) دینی در خاتمه این نکته را خاطر نشان مینمائیم که علم اصول قوانین بیک رشته هائی از علوم بی نهایت محتاج است

پس دانشمندی که علم اصول قوانین را مورد مطالعه قرار میدهند بایستی از تاریخ عمومی بهره مند بودند تا آن موادی که تماس با تاریخ دارد تشخیص داده و بعلاوه تحولات قانونی را کاملاً درک نمایند.

و همچنین بایستی بعلم اقتصاد و ثروت آشنا بوده تا در هنگام وضع قوانین بر علیه منافع کشور قانونی وضع ننمایند.

و نیز آشنائی بقواعد سیاست در متنها درجه لزوم است تا در موقع طرح لوایح قانونی سیاست کشور خللی وارد ننمایند. پس این دسته از علوم مانند حلقه های زنجیر بهم مرتبط و یا مانند پله های نردبانی است که علم اصول قوانین بمنزله آخرین پله خواهد بود این بود مختصری از مطالعاتی که در اطراف علم

اصول قوانین محترماً بعرض رساندیم

ملك - خلاقی